

تروریسم چیست ؟

مصاحبه با ژاک دریدا در باره مفهوم تروریسم

بخشی از مصاحبه جیوانی بورادوری با ژاک دریدا

سؤال: اینکه یازده سپتامبر، رویداد عظیمی است یا نه، به جای خود؛ ولی شما در این مورد چه نقشی برای فلسفه قائلید؟ آیا فلسفه می تواند در فهم این واقعه به ما کمک کند؟

ژاک دریدا: بدون شک، چنین «واقعه» ای نیازمند پاسخی فلسفی است؛ یا بهتر بگویم، جوابی لازم است تا افراطی ترین پیش فرض هایی که در گفتارهای فلسفی، بیش از بقیه بینش ها ریشه دوانده اند، را زیر سؤال ببرد. این بینش ها، که اغلب اوقات در آنها "واقعه" توصیف، ذکر و گروه بندی شده است، از «خوابی جزمی» ناشی می شوند که بدون اندیشه جدید فلسفی، نمی توان از آن بیدار شد؛ بدون تاملی بر فلسفه، به ویژه بر فلسفه سیاسی و ارثیه آن. گفتار رایج، یعنی گفتار وسایل ارتباط جمعی و لفاظی های رسمی، خیلی راحت، به برداشت هایی مثل «جنگ» یا «تروریسم» (ملی یا بین المللی) تکیه می کند.

مثلا قرانتهی انتقادی از کارل اشمیت (۱) بسیار مفید به نظر می رسد، از طرفی، باید تا حد ممکن، بین جنگ ها تفاوت قائل شد: بین جنگ کلاسیک (که در سنت حقوق اروپایی به درگیری مستقیم و اعلام شده بین دو دولت متخاصم گفته می شود) و «جنگ داخلی» و یا «جنگ پارتیزانی» (که از همان اوائل قرن نوزده در اشکال جدیدی ظاهر شده و مورد قبول اشمیت است.) ولی، از طرف دیگر، می بایست در مخالفت با اشمیت اذعان کنیم: خشونت که امروز طغیان کرده است ناشی از جنگ

نیست، این اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» بسیار مبهم است، باید این ابهام و منافعی که با سو استفاده زبانی ادعای خدمت به آن می شود را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بوش از «جنگ» حرف می زند، ولی از تعیین هویت دشمنی که به او اعلام جنگ داده ناتوان است. این حرف، بارها، گفته شده که مردم و ارتش افغانستان دشمن آمریکایی ها نیستند.

حالا، به فرض اینکه بن لادن در آنجا تصمیم گیرنده بلامنازع باشد، ولی همه می دانند که او افغانی نیست و از کشورش رانده شده است (همانطور که تقریبا و بدون استثناء از طرف همه کشورها و تمامی دولت ها طرد شده است) و اینکه، تا چه حد، خود شکل گیری سازمانش مدیون آمریکا است ؛ به ویژه اینکه، او تنها نیست و دولت هایی که غیرمستقیم به او کمک می رسانند، به عنوان دولت اقدام نمی کنند؛ هیچ دولتی، به طور علنی، از او حمایت نمی کند و مشکل بتوان دولت های پناه دهنده به شبکه های تروریستی را شناسایی کرد.

ایالات متحده آمریکا و اروپا، همچنین لندن و برلن، پناهگاه و محل های آموزش و کسب اطلاعات برای همه «تروریست های» جهان هستند. مدت هاست که دیگر برای شناسایی پایگاه عملیاتی این تکنولوژی های جدید ارتباطات و تهاجم، نسبت دادن آن به جغرافیا و یا «سرزمین» معینی جایز نیست (برای تعمق و تدقیق آنچه در بالا در مورد تهدید تمام عیار از محلی ناشناس و غیردولتی ذکر شد، این را هم سریع و گذرا بگویم که تهاجمات از نوع تروریستی، دیگر نیازی به هواپیما، بمب و داوطلب عملیات انتحاری نخواهد داشت؛ کافی است، ویروسی در برنامه های کامپیوتری که دارای اهمیت استراتژیکی هستند وارد کرد؛ و یا به منظور فلج کردن منابع اقتصادی، نظامی و سیاسی در یک کشور یا در یک قاره، اغتشاشات خطرناکی به وجود آورد. این گونه عملیات می توانند در هر کجای دنیا و با هزینه و ابزاری محدود عملی شوند).

دیگر رابطه بین زمین، سرزمین و ترور تغییر کرده است. باید دانست که علت آن دانش است، یعنی تکنولوژی - علم. این تکنولوژی - علم است که تشخیص جنگ از تروریسم را مغشوش می کند. از این منظر، درمقایسه با امکانات ویرانگر و آشوب های قیامتی که برای آینده، در مخزن شبکه های کامپیوتری جهان ذخیره شده اند، واقعه یازده سپتامبر، از نوع نمایش های باستانی خشونت است که هدفش تشویش اذهان عمومی است. فردا می توان؛ بی سر و صدا و بطور نامرئی، آن هم سریع و بدون خونریزی، با حمله به «نت ورک» های کامپیوتری که همه حیات (اجتماعی، اقتصادی، نظامی و غیره) یک «کشور بزرگ» یا بزرگترین قدرت جهان به آن وابسته است، ضربه بدتری وارد کرد. روزی خواهند گفت: یازده سپتامبر مربوط به دوران «خوش» آخرین جنگ بود؛ دوره ای که همه چیز عظیم، قابل رویت و سترگ بود! به چه ابعادی! به چه ارتفاعی! ولی وضع بدتر شد. از این پس، تکنولوژی های مینیاتوری، از هر نوع و به مراتب قوی تر، نامرئی و تسخیر ناپذیرتر، در همه جا، رخنه کرده اند. در زمینه علم ذره شناسی، با میکروب ها و باکتری ها برابری می کنند. اما، دیگر ناخودآگاه ما حساس شده و از آن اطلاع دارد؛ و همین است که تولید ترس می کند.

اگر خشونت یازده سپتامبر، «جنگ» بین دول نیست، از نوع جنگ های داخلی و یا جنگ های پارتیزانی، به معنای اشمیتی آن هم نیست؛ زیرا، اغلب جنگ های پارتیزانی، یا قیامی ملی هستند یا حتی جنبشی آزادی خواهانه که هدف شان به دست آوردن قدرت در سرزمین و کشور مشخصی می باشد (ولو اینکه یکی از اهداف جانبی و یا اصلی شبکه های بن لادن متزلزل کردن حکومت عربستان سعودی، این متحد ناروشن ایالات متحده آمریکا، و بر قرار کردن قدرت جدیدی در آنجا باشد).

حتی اگر اصرار داشته باشیم از «تروریسم» حرف بزنیم، این اصطلاح، مفهومی تازه و وجوه تمایز جدیدتری را در بر می گیرد.

سوال: فکر می کنید، می شود این تمایزات را مشخص کرد؟

ژ-د : از همیشه مشکل تر است، اگر نخواهیم کورکورانه از زبان رایج پیروی کنیم؛ زبانی که اغلب پیرو سخنوری های وسائل ارتباط جمعی و یا نمایشات کلامی قدرت سیاسی مسلط است، می بایستی وقتی عبارت «تروریسم» و به ویژه «تروریسم جهانی» را به کار می بریم، محتاط باشیم. ابتدا، باید دید ترور چیست؟ و چه چیزی ترور را از ترس، نگرانی و هراس متمایز می کند؟ لحظه ای پیش، وقتی گفتیم: رویداد یازده سپتامبر «واقعه» عظیمی است؛ زیرا آسیب روحی عمیقی بر آگاه و ناخودآگاه وارد کرده، و گفتیم که این نه به خاطر آن چیزی است که اتفاق افتاده، بلکه به سبب تهدید نامشخص آینده ای است خطرناکتر از جنگ سرد؛ در آنجا، از کدامیک حرف میزدیم: از ترور، ترس، هراس یا اضطراب؟

وجه تمایز بین تروری که طراحی، تولید و تنظیم شده با این «ترسی» که نزد بخش بزرگی از سنت فکری، از هابز گرفته تا اشمیت و یا حتی والتر بنیامین، به عنوان شرط اقتدار قانون و شرط اعمال خود مختار قدرت و حتی شرط سیاست و دولت قلمداد می شود، چیست؟ در «لویاتان» هابز تنها از " fear " ترس حرف نمی زند، از " terror " ترور هم می گوید. بنیامین در مورد دولت می گوید: گرایش دولت بر این است که با تهدید، به طور مشخص، خشونت را به انحصار خود در آورد. البته خواهند گفت که هر تجربه ای در ترور، حتی اگر ویژگی خود را داشته باشد، لزوماً نتیجه تروریسم نیست. در این شکی نیست، ولی تاریخ سیاسی کلمه ی «تروریسم» از مراجعه به «تروریسم انقلابی» فرانسوی ناشی شده است، تروری که به نام دولت اعمال شد و دقیقاً با این فرض که انحصار مشروع خشونت از آن او است.

اگر به تعاریف رایج و صریح قانونی از تروریسم مراجعه کنیم، چه می یابیم؟ در این تعاریف، تروریسم ناظر به جنایتی است که علیه حیات انسانی و با تجاوز از قوانین ملی و بین المللی رخ می دهد. براساس این تعریف، هم نظامیان از مردم متمایز می شوند (قربانیان تروریسم عمدتاً غیرنظامی تصور می شوند و هم اینکه، هدفی سیاسی مد نظر قرار می گیرد (ترساندن و مرعوب کردن مردمان غیر نظامی به

منظور تاثیر گذاشتن و یا تغییر سیاست یک کشور). در نتیجه، تعاریف موجود، «تروریسم دولتی» را حذف نمی کنند. همه تروریست های دنیا مدعی اند که عمل شان پاسخی است برای دفاع از خود، علیه تروریسم دولتی که به این عنوان عمل نمی کند و با استدلال های کم و بیش معتبر اعمال خود را توجیه می کند.

مثلا و به ویژه، از اتهاماتی که علیه امریکا وجود دارد اطلاع دارید. این کشور متهم به اعمال و تشویق تروریسم دولتی است. از طرف دیگر، حتی در دوران جنگ های «اعلام شده» دولت با دولت، در اشکال قدیمی حقوق اروپا، تجاوزات تروریستی رایج بود. از قرن ها پیش، از بمباران های کم و بیش شدیدی که در طی دو جنگ جهانی اخیر انجام شد، ارباب مردم غیرنظامی حربه ای معمولی بود.

در اینجا باید کلمه ای هم در مورد «اصطلاح» تروریسم بین المللی بگوییم که آبشخور گفتمان های سیاسی رسمی در همه جهان است. این اصطلاح را در بسیاری از قطعنامه های رسمی سازمان ملل هم می بینیم. بعد از یازده سپتامبر، اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان (درست به خاطر ندارم؛ شاید هم اکثریت مطلق، باید دید.) چیزی را که تروریسم بین المللی می نامند محکوم کرده اند؛ همانطور که این امر، طی سال های گذشته، چندین بار اتفاق افتاده است. تا جایی که کوفی عنان در جریان جلسه ای که از تلویزیون پخش می شد به بحث های فراوانی که پیش از رای گیری انجام شده بود اشاره کرد و گفت: حتی در لحظه ای که نمایندگان آماده می شدند تا به محکومیت آن رای دهند، بعضی از دولت ها، در مورد روشنی این برداشت از تروریسم بین المللی و ملاک هایی که موجب شناسایی آن می شوند، اظهار تردید کردند. چیزی که در این برداشت ها، گنگ، جزمی یا غیرنقادانه است؛ مثل بسیاری از مفاهیم حقوقی که پیامدهای سنگینی دارند، مانع از این نمی شود تا قدرت های موجود و به اصطلاح مشروع، آنگاه که به نظرشان مناسب برسد، از آنها استفاده نکنند.

برعکس، هر چه بینشی مبهم تر باشد، بیشتر به درد تصاحب فرصت طلبانه می خورد. وانگهی، به دنبال همین تصمیمات عجولانه و بدون کمترین بحث فلسفی در مورد تروریسم بین المللی و اعلان محکومیت آن بود که سازمان ملل به دولت آمریکا اجازه داد تا برای حفاظت خود، از هر وسیله ای که مناسب دید، در برابر به اصطلاح «تروریسم بین المللی» استفاده کند.

حالا اگر به عقب برنگردیم و یا حتی، چیزی را که به درستی این روزها تکرار می شود متذکر نشویم که تروریست ها می توانند، در مقطعی، به مثابه مبارزان آزادی مورد ستایش قرار گیرند (مثلا در مبارزه علیه اشغالگران شوروی در افغانستان) و در مقطعی دیگر به عنوان تروریست مورد تقبیح واقع شوند (که اغلب همان مبارزان و با همان اسلحه هستند). معهذا، نباید فراموش کنیم که در مورد تشخیص ملی یا بین المللی بودن تروریسمی که تاریخ الجزایر، ایرلند شمالی، کرس و یا اسرائیل و فلسطین را تحت الشعاع قرار داده است، با مشکلات فراوانی روبرو خواهیم بود.

هیچکس نمی تواند منکر شود که نوعی تروریسم دولتی در سرکوب الجزایری ها توسط دولت فرانسه از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ وجود داشته است. وانگهی، تروریسم مبارزان الجزایری تا مدت های مدیدی به عنوان پدیده ای محلی تلقی می شد؛ زیرا الجزایر، در آن زمان، بخشی از سرزمین ملی فرانسه به حساب می آمد؛ همان طور که تروریسم دولت فرانسه نیز به عنوان عملیات پلیسی و امنیت داخلی معرفی می شد. تازه، پس از گذشت ده ها سال، در سال های ۱۹۹۰ مجلس فرانسه به این مخاصمه عنوان «جنگ» داد (یعنی مقابله بین المللی)، آن هم با این هدف که بتواند به مطالبه حقوق بازنشستگی پارتیزان های فرانسوی پاسخ مثبت دهد.

این قانون چه چیزی را آشکار می کرد؟ اینکه می بایست و می شد، برای توصیف چیزی که پیش از آن در الجزایر محجوبانه و به حق «وقایع» نامیده شده بود، عناوین استفاده شده تا آن روز را تغییر داد (یکبار دیگر، اذهان عمومی از نامی

مناسب برای آن «چیز» محروم شد.) از طرفی، اختناق مسلحانه به عنوان عملیات پلیس داخلی و تروریسم دولتی یک مرتبه به «جنگ» تبدیل شد و از طرف دیگر، از این پس، در بخش عظیمی از دنیا، تروریست ها به عنوان مبارزان راه آزادی و قهرمانان اسقلال ملی شناخته شده و می شوند. و اما، تروریسم گروه های مسلحی که تأسیس دولت اسرائیل و به رسمیت شناختن آن را تحمیل کردند، آیا ملی بود یا بین المللی؟ و همینطور گروه های مختلف تروریستی فلسطینی امروز؟ یا ایرلندی ها؟ یا افغانی هایی که علیه شوروی می جنگیدند؟ و یا چین ها؟

از چه زمانی، تروریسمی می تواند به این عنوان دیگر تقبیح نشود و به مثابه تنها منبع و امکان مبارزه مشروع مورد ستایش قرار گیرد؟ یا برعکس! در کجا می توان مرز بین ملی و بین المللی را قرار داد؟ مرز بین پلیس و ارتش؛ مرز دخالت برای «حفظ صلح» و جنگ؛ فرق تروریسم و جنگ؛ مرز بین نظامیان و مردم غیرمسلح در سرزمینی و در ساختارهایی که امکانات دفاعی یا حمله ای یک «جامعه» را تأمین می کنند، در کجا است؟

من کلمه «جامعه» را همین طوری و کلی به کار می برم؛ زیرا، در مواردی، مجموعه های سیاسی کم و بیش سازمان یافته و فعالی وجود دارند که نه دولت اند و نه غیراز آن؛ بلکه دولت بالقوه اند؛ مثل آنچه، امروز، فلسطین یا دولت خودگردان فلسطین می نامیم.

ترجمه: آریتا نیکنام فوریه ۲۰۰۴